

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



# جامعه بی‌سر

## نظم در سیاست جهان

هدلی بال

با دو مقدمه از اندره هورل و استانلی هافمن  
ترجمه و توضیحات از فرهنگ رجایی

مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی  
تهران - ۱۳۹۹



## فهرست مطالب

۳	درباره نویسنده، مقدمه‌نویسان و مترجم
۷	مقدمه مترجم
۱۹	مقدمه برای ویرایش چهارم
۴۱	مقدمه برای ویرایش دوم
۴۹	پیشگفتار
۵۵	<b>بخش اول- سرشت نظم در سیاست جهان</b>
۵۷	گفتار یک - مفهوم نظم در سیاست جهان
۸۱	گفتار دو - آیا نظم در سیاست جهان وجود دارد؟
۱۱۵	گفتار سه - نظم در سیاست جهان چگونه حفظ می‌شود؟
۱۴۱	گفتار چهار - نظم و عدالت در سیاست جهان
۱۶۵	<b>بخش دوم - نظم در نظام بین‌المللی معاصر</b>
۱۶۷	گفتار پنج - موازنۀ قدرت و نظم بین‌الملل
۱۹۷	گفتار شش - حقوق بین‌الملل و نظم بین‌الملل
۲۳۷	گفتار هفت - دیپلماسی و نظم بین‌الملل
۲۶۳	گفتار هشت - جنگ و نظم بین‌الملل
۲۸۱	گفتار نه - قدرت‌های بزرگ و نظم بین‌الملل
۲۱۵	<b>بخش سوم - راه‌های بدیل برای نظم بین‌الملل</b>
۲۱۷	گفتار ده - بدیل‌هایی برای نظام دولت‌های معاصر
۳۴۵	گفتار یازده - سقوط نظام دولت‌ها؟
۳۷۳	گفتاردوازده - نسخ نظام دولت‌ها

۳۸۹ .....	گفتار سیزده - اصلاح نظام دولت‌ها
۴۱۳ .....	گفتار چهارده - نتیجه
۴۱۷ .....	واژگان‌های تخصصی
۴۱۹ .....	نمایه

## درباره نویسنده، مقدمه‌نویسان و مترجم

هدلی بال (۱۹۳۲-۱۹۸۵) نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل است. وی انگلیسی استرالیایی تباری است که از ۱۹۷۷ تا آخر عمر استاد دانشگاه آکسفورد بود. دوره کارشناسی خود را تاریخ و فلسفه در دانشگاه سیدنی در استرالیا با موفقیت به پایان رساند. در ۱۹۵۳ به دانشگاه آکسفورد رفت و پس از دو سال تحصیل به عنوان مرتبی در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن استخدام شد.

وقتی بنیاد راکفلر به ابتکار و تشویق کنت و تامپسون ایجاد گروهی برای مطالعه روابط بین‌الملل در انگلستان حمایت کرد و سورخ انگلیسی، استاد دانشگاه، و رئیس دانشگاه کمبریج در آن زمان، هربرت باترفیلد (۱۹۰۰-۱۹۷۹)، عضو اصلی آن و هدایت‌کننده آن شد، هدلی بال جوان از اعضای فعال آن شد. متفکران مهمی از جمله مارتین وایت (۱۹۱۳-۱۹۷۲) و آدام واتسون (۱۹۱۴-۲۰۰۷) نیز عضو این نهاد مهم شدند. بال با شرکت مرتب خویش در جلسات سی‌ساله این کمیته- که هر سال سه نشست یک هفته‌ای به صورت کارگاه تمام‌روزه با گروهی از علاقه‌مندان برگزار می‌کرد- واقعاً درس‌های عمیقی در حوزه روابط بین‌الملل گرفت. نگارنده این شانس را داشته است که در کلاس رسمی آدام واتسون مشارکت داشته باشد. همین تجربه وی را با منش گروه و روحیه حاکم بر آن تا حدی آشنا کرده است: به راستی، افراد گروه واقعاً از نظر علمی دایر قالمعارف متحرک در حوزه کار خود و از نظر اخلاقی و بالاتر از تخصص علمی صرف، معلمانی دلسوز و تربیت‌کنندگانی ناب بودند. این ویژگی‌ها بر هدلی بال تأثیر مهم داشت. بی‌دلیل نبود که اولین کتاب وی با عنوان کنترل مسابقه تسلیحاتی؛ خلع سلاح و تحدید تسلیحات در عصر موشک (۱۹۶۱)، چنان استوار و علمی از آب درآمد که نه فقط وی را به مقام دانشیاری ارتقای مقام علمی داد- بلکه موجب شد که وزارت خارجه انگلستان وی را برای دو سال (۱۹۶۳-۱۹۶۵) به مقام مدیر واحد «کنترل تسلیحات و خلع سلاح» در آن وزارتخانه منصوب کند. بال در سال ۱۹۶۷ به استرالیا بازگشت و به مدت ده سال استاد «دانشگاه ملی استرالیا» در

کانبرا بود. در سال ۱۹۷۷، کتاب حاضر یعنی *جامعهٔ بی‌سر*، نظم در سیاست جهان را تألیف کرد که به گمان من از کتاب‌های ماندگار در حوزهٔ روابط بین‌الملل از آب درآمده است. چه بسا به دلیل اهمیت و توان ماندگارشدن این کتاب بوده باشد که به مقام استادی کرسی روابط بین‌الملل در دانشگاه آکسفورد نائل شد و تا مرگش در سال ۱۹۸۵ در این مقام باقی ماند. هدلی بال دانشوری فاضل و استادی متواضع بود. در یکی دو گفت‌وگوی تلفنی که با او داشتم، حضور استادی در اوی را حتی با تماس راه دور حس می‌کردم و دریافتمن که در خدمت بزرگواری قرار دارم که احترام اوی واجب است. در دقت علمی و وسوسات اوی همین‌قدر بگوییم که وقتی در سال ۱۹۸۵ نشست یادبودی برای اوی در دانشگاه ویرجینیا برگزار شد، فرمایشِ دیگر استادم روان‌شاد اینیس کلاد (۱۹۲۲-۲۰۱۳) را هرگز فراموش نمی‌کنم. اوی پس از تمجید فراوان از بال چنین گفت: «هدلی مانند اکثر دانشوران، از خداوندان اندیشهٔ روابط بین‌الملل، به‌ویژه حقوق دانان سده‌های شانزدهم و هفدهم گفت‌آورده‌می‌کرد، اما بر عکس اکثر ما، اوی واقعاً آثار را مطالعه کرده بود». در مقدمهٔ هوروول، هافمن، و نگارنده در مورد محتوای کتاب ماندگار اوی بیشتر خواهد خواند، ولی در اینجا کافی است بگوییم که کتاب به مقولات ماندگار در روابط بین‌الملل اختصاص دارد و مهم‌تر از آن نویسنده هم حرف‌های ماندگاری در کتاب زده است و هم با روش استواری این بصیرت‌ها را ارائه داده است. روان‌استاد شاد و اجرش مأجور باد.

**اندرو هورول (۱۹۹۵-)** نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل، انگلیسی و استاد دانشگاه آکسفورد است. هورول از پیروان مکتب «کمیتهٔ بریتانیایی روابط بین‌الملل» و به‌ویژه ادامه‌دهندهٔ سلوک هدلی بال است. او نیز بر مفهوم «جامعهٔ بین‌الملل» تأکید می‌کند. کتابی هم با عنوان هدلی بال دربارهٔ *جامعهٔ بین‌الملل* (۲۰۰۰) تألیف کرده است.

**استانلی هافمن (۱۹۲۸-۲۰۱۵)** نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل آمریکایی - اتریشی بود که از مادری اتریشی و پدری آمریکایی متولد شد. به دلیل بروز نظام نازی، خانواده‌اش به فرانسه مهاجرت کرد. تحصیلات دانشگاهی خود را در پاریس به اتمام رساند و از همان

آغاز به دنیای دانشگاهی روی آورد. در سال ۱۹۶۸ با سمت استادی به دانشگاه هاروارد منتقل شد و تا آخر عمر استاد آن دانشگاه بود.

### فرهنگ رجایی (۱۳۳۱-)

نظریه‌های سیاسی و روابط بین‌الملل است. پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی و دبیرستان در اراک، دوره کارشناسی خود را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و تحصیلات عالی خویش را در آمریکا به آخر رساند. نزدیک به یک دهه در ایران تدریس کرد و بیش از دو دهه عضو هیئت‌علمی دانشگاه کارلتون در کانادا بود.

به دلیل علاقه به رابطه فرهنگ و سیاست، هم در دانشکده‌های علوم سیاسی تدریس می‌کرد، هم در دانشکده‌های فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی، و بالآخره «دانشکده امرانسانی» در دانشگاه کارلتون که برنامه خاصی بر اساس «شاه کتاب‌ها یا کتب ماندگار» ارائه می‌دهد. در ۲۰۰۵ که رجایی به مقام استادی نائل آمد با حفظ مقام استادی و تدریس‌های خود، ریاست دانشکده را نیز پذیرفت و به مدت ده سال، مدیریت، آموزش و پژوهش را تلفیق کرد.

در دانشکده آخری بود که برای تدریس تمدن تجدد و توضیح سه ستون اصلی آن، یعنی «حضور انسان بازیگر، قاعده بازی استوار، صحنه یا عرصه عمومی بازیگری» از کتاب بال استفاده می‌کند، که ترجمه آن تقدیم می‌شود. رجایی در بسیاری از دانشگاه‌ها، از جمله دانشگاه‌های شهید بهشتی، تهران، امام صادق (ع)، و تربیت مدرس در ایران و دانشگاه‌های ویرجینیا و ایالتی شانی اوهاایو در آمریکا، هامبولت در آلمان، آکسفورد در انگلستان و کارلتون در کانادا تدریس و تحقیق کرده است. وی این شانس را داشته که از محضر اساتید بزرگی، در ایران مانند حمید عنایت (۱۳۱۱-۱۳۶۱ش) و در آمریکا دو استاد مهم و صاحب‌فکر روابط بین‌الملل، کنت و. تامپسون (۱۹۲۱-۲۰۱۳)، و اینیس کلاد (۱۹۲۲-۲۰۱۳) بهره‌مند شده باشد. اهل کتاب ایران با آثار تألیفی، ترجمه، مقالات، و مصاحبه‌های وی آشنا هستند.



## مقدمهٔ مترجم

می‌توان زندگی جمعی را با رهیافت‌های گوناگون و برای اهداف متفاوت مطالعه کرد و فهمید. برخی از دانشوران دغدغهٔ علل و انگیزهٔ ایجاد یک زندگی جمعی را دارند و برای تحلیل آن بر عناصر، انگیزه‌ها، و سازوکاری تمرکز می‌کنند که زندگی جمعی را تأسیس می‌کنند. برخی از دانشوران دغدغهٔ فهم عوامل و مقولاتی را دارند که زندگی جمعی را حفظ و تداوم می‌بخشد و در پژوهش خود شناسایی و تحلیل مقولاتی که برای این کار مرکزی است را دنبال می‌کنند. برخی دانشوران دغدغهٔ شناخت اهدافِ زندگی جمعی را دارند و بنابراین چیستی، کارکرد و ارزیابی آن‌ها را به سنجش می‌گذارند. و بالآخره برخی از دانشوران دغدغهٔ علل در هم‌پاشی زندگی جمعی را دارند و برای فهم آن عناصری را که بر سقوط تأثیر می‌گذارد و راهکارهای خوشی کردن آن توجه می‌کنند. این فهرست کوتاه همهٔ رهیافت‌ها را ذکر نکرده است، اما به گمان من، عمدت‌ترین را یادآور می‌شود.

هدلی بال در کتاب جامعهٔ بی‌سر، به سامان آن بخش از زندگی جمعی در دوران معاصر علاقه‌مند است که به «سیاست جهان» و «روابط بین‌الملل» معروف است. مهم‌ترین و مسلط‌ترین سازوکار آن در حال حاضر «نظام دولت‌ها» یا نهاد مورد علاقهٔ بال «جامعهٔ بین‌الملل» است. به گمان من، بر اساس فهم درست وی از این بخش از زندگی جمعی، جامعهٔ بین‌الملل نتیجهٔ و برآمدهٔ منطقی از بینش و نگرش انسان‌حضوری مسلط در جهان معاصر است که صحنهٔ بازیگری و جهان‌داری تمدن برآمده از این بینش هم هست. نکتهٔ متناقض‌نما این است که مهم‌ترین ویژگی تمدن برآمده از جهان‌بینی انسان‌حضوری یا تجدد «بی‌سری» است یا نبود یک آقابالاسر پیشینی و از این‌رو، بال تجمع بین‌الملل ملت‌ها را «جامعهٔ بی‌سر» می‌خواند و کتاب حاضر را نیز با همین عنوان نشر داده است که به گمان نگرانده، حالا در زمرةٔ کتاب‌های ماندگار میراث بشری شده است.

بال برای فهم این جنبه از زندگی جمعی، دغدغه دوم در فهرست بالا را انتخاب کرده و می‌خواهد بفهمد چنین جامعه‌ای چگونه خود را حفظ کرده و تداوم می‌بخشد. باور و در یک معنا مفروض وی این است که مقوله «نظم» در این خصوص به عنوان یک ارزش، نقش اساسی و کارآمد بازی می‌کند. این مطلب را در اولین جمله مقدمه‌اش بر کتاب به صراحت و جامع بیان می‌کند: «این کتاب جستاری در سرشت نظم در سیاست جهان و به‌ویژه جستاری است درباره جامعه دولت‌های مستقل که از طریق آن نظم در سیاست جهان به وجود آمده و حفظ می‌شود».

ترجمه حاضر بر اساس ویراست چهارم از کتاب هدلی بال انجام شده است که در سال ۲۰۱۲ نشر و تابه‌حال (۲۰۲۰) چندین بار تجدید چاپ شده است. کتاب برای اولین بار در ۱۹۷۷ به بازار عرضه شد و تا ۱۹۹۵ که ویراست دوم آن با مقدمه‌ای از هافمن نشر شد، شش بار تجدید چاپ شده بود. از آن سال تا ۲۰۰۳ که ویراست سوم آن با مقدمه هورل نشر شد باز چندین بار دیگر تجدید چاپ شده بود. هورل مقدمه خود را برای ویراست چهارم روزآمد کرده است. این اطلاعات آماری نشان‌دهنده تأثیرگذاری و پرخواننده بودن کتاب است. گویا در اکثر مراکز علمی جهان به عنوان کتاب درسی برای دوره‌های متعدد آموزش عالی به کار می‌رود. این آمار ضمناً معیار مهمی در خصوص ماندگار بودن یک اثر علمی نیز به دست می‌دهد. پرسش درباره این نوع کتاب این است که آیا یک کتاب توانسته است به ورای زمان تألیف خود برود یا مطالبش به دلیل گذر زمان طراوت و اهمیت خود را از دست داده است؟ معمولاً آثار علمی که به مقوله جهان مادی توجه دارند تاریخ مصرف دارند و مانند یک رمان یا یک شعر تخیلی نیستند که از همان ابتدای کار، دغدغه مستقیم جهان فانی را ندارند، اما وقتی کتابی که ظاهراً به مادی ترین مقوله که «نظم» در سیاست باشد تمرکز می‌کند، اما توانسته است ظرافتها و بصیرت‌هایی در خصوص آن‌ها ارائه دهد که حرفی «ماندنی» و در عین حال «خواندنی» باشند، دیگر زمان و مکان را پشت سر گذاشته است. معیار دیگر برای ماندگاری یک اثر علمی تمرکز و توجه آن به مقولات نامیرنده و مربوط به وضع بشر است. یادآور شوم که دو مقوله «نظم» و «عرصه سیاسی» از زمان پیدایش آدمی بر روی زمین و تا زمانی که حضور آدمی بر روی زمین ادامه پیدا کند و به

دست خود یا در اثر بلا و مصیبی طبیعی از بین نرفته باشد، از مقولات نامیرنده خواهد ماند. بهزعم هدلی بال، میدان تجربه و برهم کنش دو مقوله «نظم» و «عرصه سیاسی»، «سیاست جهان» است که می‌توان تاریخ پیدایش آن را مشخص کرد. پس پرسش اصلی کتاب ارائه تصویری از کارکرد این دو مقوله در عرصه سیاست جهان است.

حرف حساب نویسنده و جایگاه آن در سنت غنی نظریات روابط بین‌الملل در مقدمه هورل به تفصیل آمده است و نیازی به تکرار آن‌ها نیست. من در مقدمه حاضر مایلم دو نکته را برای خواننده فارسی‌زبان برجسته کنم. نکته اول مفهوم «بی‌سری» است که عرض شد اُسّ اساسِ نه فقط نظام بین‌الملل که سامان جمعی در جهان تجدد است و لازم است قدری بسط داده شود و ربط آن را با این ادعا توضیح بدهم که اشاره کردم زندگی جمعی بی‌سر، نتیجهٔ مستقیم طرز فکر، بیش، نگرش، و ادب جهان‌بینی انسان‌حضور است. نکته دوم، توضیح سطح فکر، دانش، روش، و آداب مکتب فکری «واقعیت‌گرا» است، که هدلی بال یکی از اعضای برجسته آن است و به گمان من نزدیک‌ترین رهیافت، روش، و حتی سازوکار برای تحقق بخشیدن به ادب یادشده است.

برای بسط نکته اول، با تعریف جایگاه و حدومرز سیاست جهان یا روابط بین‌الملل در عصر تجدد آغاز می‌کنم.<sup>۱</sup> مقدمتاً به این یادآوری مهم توجه می‌دهم که امیدوارم برای خواننده واضح باشد که واحد سیاسی مشروع و کارآمد برای سامان زندگی جمعی آدمی در حال حاضر «دولت-ملت» است، که اجماع عمومی تولد آن را در قرارداد صلح «وستفالی در ۱۶۴۸» می‌داند. به رغم اینکه برخی افول و حتی زوال «دولت» را اعلام می‌کنند و کتاب حاضر نیز در بخش سوم دغدغهٔ امکان زوال و سقوط و چگونگی مطابقت با آن را مطرح کرده است، به گمان من تا زمانی که واحد سیاسی موجود (خواه قدیم و خواه جدید)

<sup>۱</sup>. مسلمًا در عصر مسلط بودن دیگر جهان‌بینی‌ها، روابط بین‌المللی وجود داشته که با جهان جدید متفاوت است. برای نمونه وقتی جهان‌بینی و نگرش خدای واحد حضوری، که اسلام جزئی از آن است، بر جهان مذهب مختار و بیش مسلط بود، چنین بود. برای نمونه، ویژگی اصلی روابط بین‌الملل در میان مسلمانان همان تقسیم مناطق مختلف به مناطق متفاوتی بود که توصیف‌هایی مانند «دارالاسلام، دارالعهد، و دارالحرف» آن‌ها را توصیف می‌کرد و آداب مناسب و خاص خود را درباره چگونگی مراوده و کنکشن بین واحدهای متعدد سازمان‌دهنده به زندگی جمعی زمان بود، شکل داده و تبیه و جامعه‌پذیری ایجاد کرده بود.

مشروع دهنده و صادرکننده «گواهی تولد، گذرنامه، گواهی ازدواج، و گواهی فوت» برای افراد ساکن در قلمرو خویش باشد، آن واحد سیاسی صرف نظر از اینکه چه اسمی دارد، زنده و ماندگار است. در وضعیت حاضر، «دولت» تنها مرجعی است که این کارویژه مهم را به انجام می‌رساند. البته تولد سیاست جهان به عنوان یک عرصه کلان که اگر گذر زمان و وقایع روزگار بخشی یا عضوی را به درد آورد، قرار و آرامشی در دیگر بخش‌ها یا دیگر اعضانمی‌ماند،<sup>۱</sup> به زمانی دیگر بازمی‌گردد. وقایع مهم صنعتی شدن جهان که بخش‌های مختلف جهان را به هم متصل کرد و به توانمندسازی انسان برای سفر به کرات دیگر انجامید. یکی از پیامدهای این توانمندسازی ارسال قمر مصنوعی به ورای مدار زمین بود که برای اولین بار به انسان این فرصت را داد که بتواند با فاصله خود و وضعیت دنیا ای خود پژوهش انجام دهد. در واقع زمین به یک مکان تبدیل شد و همه بخش‌های تشکیل‌دهنده آن با هم متصل و مرتبط شدند.

طبیعی است که روابط بین‌الملل در دنیای قدیم بخش‌های دنیا را به صورت «ما» در مقابل یا علیه «دیگران»، مانند ایرانی-انیرانی، عرب-عجم، مسلمان-کافر و امثال آن تقسیم می‌کرد. اما در جهان به‌هم‌متصل امروز که همه بخش‌های آن بر یکدیگر مستقیماً تأثیر می‌گذارند و واقعاً اگر در یکی از بخش‌ها دردی بروز کند، خود به خود دیگر بخش‌ها تحت تأثیر قرار خواهد گرفت، روابط بین‌الملل قدیم کارآمدی ندارد. روابط بین‌الملل تازه‌ای ضرورت یافت که همه بخش‌ها احساس خودمختاری و برابری نمایند. در واقع، یکی از مهم‌ترین پیامدهای نگرش تازه، یعنی جهان‌بینی «انسان‌حضور» (سکولار) این است که عرصه عمومی در همه سطوح (محلي، در چارچوب مرزهای ملي و در ورای مرزهای ملي) فی الواقع به یک «جامعه بی‌سر» تبدیل شده است. زیربنای فکری این نگرش این است که همه انسان‌ها از حقوق برابر و نقش برابر در زندگی جمعی برخوردارند و اگر «سروری» وجود داشته باشد، صرفاً قاعده‌ای است که خود انسان‌ها تبیین و تصویب کرده‌اند

<sup>۱</sup>. خواننده توجه دارد که این عبارت را با الهام از سعدی حکیم نگاشته‌ام، و تعجبی هم نکردم که در باب اول گلستان آمده باشد که عنوان آن «در سیرت پادشاهان» و در رابطه با جهان‌داری سروده شده است: «چو عضوی به درد آورد روزگار- دگر عضوها را نماند قرار.»

(حکومت قانون). به همین دلیل، بالاترین مرجع در پنهانه ملی «قانون اساسی» است که شهروندان آن را تأیید کرده و در پنهانه بین المللی «حقوق بین الملل» است، که اعضای تشکیل‌دهنده نظام بین الملل آن را قبول دارند. حال پرسش این است که در چنین وضعیت بی‌سری، تکلیف نظم چه می‌شود؟ نظم چگونه ایجاد می‌شود؟

عادت و فکر غالب در اندیشه زندگی جمعی همیشه با «یک سر» همراه است که مسئولیت ایجاد و حفظ نظم بر عهده وی قرار می‌گیرد، اما حتی در دنیای قدیم، به‌ویژه قبایلی وجود داشته و هنوز هستند که از نظم فراوانی برخوردار بودند اما «سر» و رئیسی نداشتند. البته نقش یک مرجع آمر که در موقع تضاد، رقابت، و تخاصم احتمالی قضایا را حل و فصل کند، همیشه لازم می‌آید. در نگرش افقی در جهان بینی انسان حضور، نیز این مقوله وجود دارد و یعنی می‌تواند از نظر اصول سر نداشته اما نظم داشته باشد. پس، این پرسش مشروعی است که در مذهب مختار، بینش، و ادب انسان‌حضوری، «سر» و مقام آمر چه کسی یا درست‌تر است بگوییم چه عاملی است. حال که اندیشه متناقض‌نمای حضور همه‌وقتی و همه‌جایی خود انسان به عنوان بازیگر با بی‌اعتمادی به وی و ناپایداری آراء وی، مذهب‌مختار در پندرار، گفتار و کردار حاکم بر زندگی جمعی است، چه مرجعی در موقع تقاضاهای رقیب و گاه متخاصم باید داوری کند و حکم براند؟ پاسخ در مورد بینش و تمدن تجدد «حکومت قانون» است، یعنی قانون ارباب امور است و نه هیچ مرجع دیگر. از این‌رو، سازوکارهایی مانند «تمایز و تعادل قوا»، «عدم تمرکز قدرت» و ساختارهای شورایی به صورت شورای محله، شورا شهر، شورای استان، و امثال آن برای تضمین حکومت قانون ایجاد و مشغول به کار است.

همین‌جا هم تأکید کنم و هم هشدار بدhem که «حکومت قانون» با «حکومت با قانون» متفاوت است و باید نسبت به آن مواطن و گوش به زنگ بود. برای نمونه نظام نازی در آلمان «با قانون» و «به نام قانون» مجلس را به آتش کشید، تکثیر و تجمع گروهی را منع کرد، رسانه‌ها را در انحصار گرفت. در حال حاضر، در «آمریکای ترامپ» به نام قانون و «با قانون» قواعد و ممنوعیت‌های ضدقانون اساسی و صراحتاً غیرانسانی تمهید و اجرا می‌شود. تکرار می‌کنم «حکومت قانون» یعنی همه امور توسط چارچوب قانونی تعریف و تعیین

حدود شده و مشروعیت می‌گیرند و تداوم ایجاد می‌کند. در دنیایی جدید که انسان «خودبینیاد»، «صاحب حق»، «آزاد» و «خودمنختار» تعریف می‌شود، نظم جمیعی که از نتیجه منطقی ترجمان این تعریف حاصل می‌شود نمی‌تواند صحبت سر و سرور باشد، بلکه قواعد و مقرراتی را که شهروندان خود یا به نام آن‌ها در مجلسی از نمایندگانشان تصویب و به عنوان قانون اعلام می‌شود، نماد سر و سرور جامعه است. مهم این است که در جهان جدید، این اصل درباره همه لایه‌های جامعه از سیاست، اقتصاد، اجتماع، فرهنگ، هنر، علم و امثال آن صحت دارد و تعمیم می‌یابد.

روش نسبتاً کارآمد و مقبولی که برای تضمین «حکومت قانون» در جهان جدید و در همه این لایه‌ها ابداع و ابتکار شده است، «گفت‌و‌گو» و معربه آرا است و جالب است که در سنت ایران‌اسلام برای نگارنده «دست خداوند با جماعت است» چه بسا فضیلت این روش اعلام شده باشد. حتی در نگرش قبل از تجدد هم نزدیکشدن به نیت سنت یا حتی پیام الهی فقط از طریق گفت‌و‌گو امکان‌پذیر است. در جهان جدید نیز نزدیکشدن به «اراده همگانی» و خواست همه مردم، جمعاً فقط و فقط از راه گفت‌و‌گو ممکن است و بجهت نیست که در جهان جدید نقش مشورت و مشاوره که رسمی‌ترین نماد آن «مجلس» [پارلمان] است، چنین مهم و اساسی تلقی می‌شود. آنچه در مورد بال و پیام کتابش برای نگارنده مهم و تحسین‌برانگیز است اینکه یکی از مهم‌ترین جنبه‌های شخصیتی و روش علمی بال، اعتقاد وی نه به یافتن یک بیان نهایی یا راه حلی تمام‌شده، بلکه باور و اعتماد وی به گفت‌و‌گو است که ضمناً وجه مشترک در شخصیت‌های بزرگ است. در کتاب جامعه بی‌سر، همیشه بحث باز است و جای گفت‌و‌گوی بیشتر و نه نتیجه همیشه در همه امور قاعده است. واقعیت این است که این ویژگی معرف و نشان‌دهنده تفکر انسان‌های متغیر و پویا است. بال در هیچ‌یک از بخش‌های کتاب این تصور را القا نمی‌کند که به غایت و نتیجه نهایی رسیده است. به همین دلیل، به بیان نویسنده اخیری که اثری درباره اندیشه بال تأییف کرده است، بال مرتباً به باورهای مسلط حمله می‌کرد (آیسون ۲۰۱۲).

نکته دوم که مایلم خواننده فارسی‌زبان بداند، بسط جایگاه نظام فکری هدلی بال در طیف اندیشه‌های روابط بین‌الملل است، که اشاره کردم او را «واقع‌گرا» می‌دانم.

به گمان من،<sup>۱</sup> سه مشرب در کل تاریخ افق مباحث روابط بین‌الملل و حتی امرسیاسی به‌طور کلی را توضیح و تحلیل کرده است: انگاره [ایده] یا آرمان‌گرا؛ استدلال یا تحصل‌گرا؛ واقعیت یا واقع‌گرا. البته هریک از این سه مشرب، ممکن است با سه طرز فکر- خوشبین یا ساده‌اندیش، واقع‌بین یا معتدل، و بدین یا افراط‌گرا- منتقل شود. افزون بر آن، شاخه‌های متعددی در کنار هریک رشد کرده است که شناسایی و بحث از آن‌ها از هدف این بخش بیرون است. ضمناً ادعای نگارنده این است که سه رهیافت آرمان‌گرا، تحصل‌گرا، و واقع‌گرا به هیچ فرهنگ خاص تعلق ندارند و حرف و بصیرت آن‌ها درباره وضع بشر و کل تمدن‌های تولیدشده بشری صدق می‌کند. حال بینیم هریک از این سه مشرب چه می‌گویند؟

آرمان‌گرایان بر این باورند که آنچه انسان را برمی‌انگیزد و به‌تبع آن جهان را به حرکت وامی دارد، آرمان‌ها است و بنابراین باید در تبیین آن‌ها کوشید و همین اقدام برای فهم جهان کافی است. بزرگ‌ترین منادی این فکر در چارچوب سنت و تمدن قبل از تجدد افلاطون، و در جهان تجدد گئورگ هگل و کارل مارکس از برجسته ترین چهره‌ها هستند. تنها به عنوان یادآوری عرض کنم که افلاطون بر «عدالت»، هگل بر «آزادی»، و مارکس بر «برابری»، به عنوان آرمان، مرکزی و تعیین‌کننده توجه دارند. بی‌دلیل نیست که مذهب مختار عرصه عمومی در جهان کلان غرب لیرالیسم (با دو تأکید بر آزادی و انصاف در قالب محافظه‌کاری و مردمی و مصدق جمهوری/ دمکرات در آمریکا یا محافظه‌کار/ کارگر در انگلستان) و سوسیالیسم (صورت‌های مختلف برابری طلبی) باشد. نگرش دوم یا تحصل و اثبات‌گرا چیزی را قابل بحث و ارزش می‌داند که با عقل حسابگر محک زده شود. به همین دلیل، برای پیروان این مشرب مقوله انتخاب بشری و خواست او، که عینی، تجربه پذیر، قابل اثبات، و قابل اندازه‌گیری است، مرکزی‌ترین مقوله است. در جهان قدیم، گروهی که به سوفسٹاییان معروف بودند این فکر را القا می‌کردند و در دنیای جدید طیفی از بزرگان اندیشه، از جمله آگوست کنت، آدام اسمیت، ماکس ویر، و این روزها نظریه انتخاب عقلانی

<sup>۱</sup> قبل‌آنیز این مطلب را بیان کرده‌ام، برای نمونه در مقدمه‌ای که بر ترجمه کتاب خود درباره اندیشه و عمل معلم و مشوّق در دانشگاه ویرجینیا روان‌شاد کنت تامپسن (۱۹۲۱- ۲۰۱۳) نوشتم همین سه رهیافت را یادآور شده و در واقع مطلبی که در آنجا آمده است را با کمی ویراست عیناً در همین بخش گفت‌آورد کرده‌ام.

و زیرمجموعه آن یعنی نظریه‌های تصمیم‌گیری، مسابقه، عمل جمعی، و امثال آن منادیان آن هستند. به سادگی رد پای آن را در همه رشته‌ها، از سیاست، اقتصاد، فرهنگ و بخش خصوصی، بخش عمومی و حتی در علوم دقیقه، که این روزها «حدسی که هنوز ابطال نشده» تعریف می‌شود، می‌توان مشاهده کرد. و بالآخره نگرش واقعیت یا واقع‌گرا مدعی است که وضع بشر را نمی‌توان فهمید مگر اینکه بکوشیم واقعیت انسان و زندگی اش را در روی زمین، همان‌گونه که هست به طور جامع، موردنویجه قرار دهیم. این بیانی ساده‌اما ممتنع است؛ زیرا منظور از «واقعیت» تمام جنبه‌های زندگی انسان، خواه کمی و خواه کیفی است. پس باید نگرشی همه‌شمول و بهویژه با قرار دادن دغدغه‌های بشری در زمان و مکان را وجه همت خود قرار دهیم. در اندیشه قدیم در سطح ملی ارسسطو و در پنهان مراودات جوامع توسيع‌دهنده مورخ، و در دنیای جدید طیفی از گروسویوس، و لاک گرفته تا هانس ج. مورگانتا، راینهولد نیبور و هدلی بال طرفداران و نمایاننده این رهیافت‌اند. به نظر، همه این اندیشمندان تأمین نظم و برقراری صلح از اولویت خاص و مقدماتی برخوردار است؛ زیرا امکان پیش‌بینی و برنامه‌ریزی انسان را افزایش می‌دهد تا او بتواند هنر انسان‌ورزی و نقش‌آفرینی خود را به وجهی که تعریف می‌کند به نمایش بگذارد.

البته نباید این سه رهیافت را مواضع مقابل و متناقض با یکدیگر دانست. چه بسا اندیشه خردورز، آن‌ها را متکامل ببیند حتی اگر برای یکی الوبت بیشتری قائل شود. برای نمونه واقع‌گرایان در اینکه می‌توان جهان صلح‌آمیزی داشت با آرمان‌گرایان هم داستان‌اند، اما روش آن‌ها با روش آرمان‌گرایان متفاوت است. جالب این است که آرمان‌گرایان و رای اعلام آرمان‌ها و اعتقاد به قدرت آن‌ها در تحقق یافتن آن‌ها از این جهت با اثبات‌گرایان نقطه مشترک دارند که رسیدن به نتیجه را قابل دسترس و با روش اثباتی عملی می‌دانند. اما واقع‌گرایان همگی و با اصرار بیش‌از‌حد روش اثبات‌گرایانه گمراه‌کننده می‌دانند و مثلاً به همین دلیل به جای مدیریت اجرایی به «تدبیر و تأمل» و اگر امروزی صحبت کنیم به مدیریت دوران‌دیشانه امکانات محدود در مقابل خواست و آرمان‌های نامتناهی تأکید می‌کنند و روش عملی را گفت‌وگو، دیپلماسی و رسیدن به توافقی معتل می‌دانند. از سوی دیگر، در رابطه با اثبات‌گرایان، واقع‌گرایان مثل آن‌ها بر نقش و استفاده از عقلانیت، دانش

و ارزیابی منطقی داده‌ها و امکانات تأکید می‌کند، اما مجدداً آن را قطعی و مهم‌تر از آن کافی نمی‌دانند. آنچه آن‌ها را از اثبات گرایان جدا می‌کند چه بسا بصیرت حضرت مولانا باشد که «پای استدلالیان چوبین بود—پای چوبین سخت بی‌تمکین بود» (مثنوی، دفتر اول: ۲۱۳۲). اما کره‌های عظیم در نگرش واقعیت گرایان خلط کردن «واقعیت‌ها» با «واقعی» است. واقعیت‌ها به آدمی یادآور می‌شوند که هریک از آن‌ها جا و مقامی خاص در زندگی فردی، جمعی و همگانی بشری دارند و از این رو آدمی را به تعمق، تمهید و تدبیر درباره هریک دعوت می‌کنند، در حالی که «واقعی» به وجهی که یک مورد خاص بروز بیرونی کرده است توجه می‌دهند و اگر انسان به آن‌ها تمرکز کند چاره‌ای جز واکنش و در وضعیت بهتر پاسخ به آن‌ها ندارد که هر دو «واکنش» است و این مغایر با توانش و انتظاری است که از انسان به عنوان موجودی «پرسشگر، کشگر، و تدبیراندیش» دارد. در میان بزرگان فکری دوران جدید ماکیاولی نویسنده کتاب شهربیار و هابز نویسنده کتاب لوایتان، ضمن اینکه اکثرًا واقع‌گرا تصویر می‌شوند، با نگرش این بحث متفکرانی هستند که به واقعی اصالت می‌دهند و باید آن‌ها را «واقعی‌گرا» خواند و از این‌رو به خود جرئت می‌دهند بر اساس واقعی نظرات کلی و قطعی درباره وضع بشر بدهنند. واقعیت‌ها عناصر و متغیرهای ثابتی هستند، در حالی که واقعی حوادثی گذرا هستند. من گفتم ماکیاولی نویسنده کتاب شهربیار، زیرا ماکیاولی نویسنده کتاب گفتارهای لیوی، متفکری واقعیت‌گرا و نه واقعی‌گراست.

حال اگر با این تمایز به انگلیش‌های هدلی بال توجه کنیم، وی متفکری واقعیت‌گرا است که همان طور که اشاره شد، در «کمیته بریتانیایی درباره روابط بین الملل فعال بود. تامپسون که شاگرد بلافصل مورگانتا بود مسبب اصلی ایجاد این کمیته بود که مهم‌ترین متفکر در بنیاد راکفلر بود. «بنیاد راکفلر گروه [دانشوران انگلیسی]» را کمیته بریتانیایی درباره روابط بین الملل عنوان داد.... هدف گروه این شد که جستاری در جوهر نظام دولت‌ها، مفروضات و انگاره‌های دیپلماسی، اصول سیاست خارجی، اخلاق روابط بین الملل و جنگ انجام دهند» (تجسس‌های دیپلماتیک، ص ۱۱). این فقره نشان می‌دهد که بال چقدر از این گروه تأثیر گرفت. در واقع کتاب جامعه بی‌سر با اینکه بر واقعه ای به نام نظم در سیاست جهان امروز تمرکز دارد اما جستاری «در جوهر نظام دولت‌ها» و بالاتر از آن کارکرد آن است، اما

اگر نگرشی کلان به کتاب داشته باشیم، اما اثری است درباره وضع بشر در امرسیاسی جهانی که بر جهان‌بینی انسان حضور بنا شده است و همین مجموعه تحلیل تفصیلی و خرد با نگرشی کلان و کلی، کتاب را به شمار کتاب‌های ماندگار تمدن بشری تبدیل کرده است.

\*\*\*

در خصوص ترجمه، یادآوری برخی مطالب ویراستارانه را لازم می‌دانم: نکته اول اینکه به هر دلیل در هرجا بیت یا ابیاتی از شاعری گفت‌آورده‌ام، از نام وی و نوع شعر وی مانند غزل یا قصیده و امثال آن و سپس شماره بیت را یاد کرده‌ام و نیازی هم به دلیل معروفیت جهانی آن‌ها به کتاب‌شناسی آثارشان ندانسته‌ام؛

نکته دوم ویراستارانه اینکه هر جا در این اثر، تاریخی گفت‌آورده شده است، برای یکدست‌بودن همه را به تقویم رایج میلادی آورده‌ام؛

نکته سوم ویراستارانه اینکه از آوردن معادل فنگی برای مفاهیم و حتی اسمای خودداری کرده‌ام؛ زیرا از یک سو حضور آن‌ها را مزاحم مطالعه روان و بی‌سکته می‌دانم. و از سوی دیگر، زبان فارسی را برای القای منظور خود استوار و کارآمد می‌دانم و افزودن معادل‌های بیگانه را از یک سو تشویق «غرب‌محوری» و از سوی دیگر، نوعی فصل‌فروشی بی‌مورد تلقی می‌کنم. اگر ضرورت ایجاب کرده است که معادل خارجی مفهومی برای خواننده فارسی‌زبان آورده شود، در دو کمانه واژه خارجی را به الفبای فارسی آوانویسی کرده‌ام. برای علاقه‌مندان، واژه‌نامه کوتاهی در آخر کتاب آورده‌ام تا معادل گذاری‌های خود را اعلام کنم؛ زیرا گاه خلاف‌آمد عادت برخی واژه‌ها را برگردانده‌ام: برای نمونه به گمان من «اوتوریته» از نظر ریشه‌شناسی کلمه به «آمریت» نزدیک‌تر است تا «اقتدار» که در میان مترجمان رایج است؛

نکته چهارم اینکه در سراسر متن اگر مطلبی را برای خواننده فارسی لازم دانسته‌ام افزوده‌ام؛ دوسته هستند، یا کوتاه و درون‌متنی است که بین دو کروشه باز و بسته آورده‌ام؛ یا به زیرنویس‌ها افزوده‌ام که در آن صورت با افزودن «ف-ر» مسئولیت آن‌ها را پذیرفته‌ام؛ نکته آخر، هیچ کوشش علمی فعالیتی انفرادی نیست. همراهی و راهنمایی همه را قادر دارم،

شامل نظرات دانشجویان در کلاس درس، اما مایلم صراحتاً از دوستان انتشاراتی که در پشت صحنه اثرات علمی و فرهنگی را ویراست و آراست می‌کنند، قدردانی ویژه به عمل آورم. اخلاق علمی حکم می‌کند که عرض کنم، مسلماً این ترجمه از کاستی و خطأ خالی نیست. مسئولیت همه آن‌ها متوجه نگارنده است که بدین وسیله از قبل برای آن‌ها طلب بخشش کرده و بالاتر از آن از خوانندگان تقاضا می‌کنم به نگارنده یادآور شوند تا انشاء الله در چاپ یا ویراستهای آتی رفع و اصلاح شوند.

فرهنگ رجایی

اتوا، کانادا

آبان ۱۳۹۹ / اکتبر ۲۰۲۰

### منابع مستقیم این مقدمه

فرهنگ رجایی (۱۴۰۰). اخلاق/هنچار و امرسیاسی؛ اندیشه و عمل کنت و تامپسن. ترجمه حمیرا مشیرزاده و سیداحمد فاطمی نژاد. تهران: انتشارات دمان.  
مورگتا، هانس و کنت تامپسن (۱۳۸۴) سیاست در میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: وزارت امور خارجه.

Ayson, Robert (2012). *Hedley Bull and the Accommodation of Power*. New York: Palgrave.

Butterfield, H. and M. Wight (eds) (1966). *Diplomatic Investigations: Essays in the Theory of International Politics*. London: Allen and Unwin.

Claude, Inis (1962). *Power and International Relations*. New York: Random House.  
Huffman, Stanley (1977), “An American Social Science: International Relations,” *Daedalus*. Volume 106: Number 3 (summer), pp. 41-60.

Thompson, Kenneth, W. (1996). *Schools of Thought in International Relations: Interpreters, Issues, and Morality*. Baton Rouge: Louisiana State University Press.